۱۵۳

سلسله درسهای عرفانی

هُوَ
۱۲۱

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم.

در قرآن و تنظیم قرآن، چون از یک عالَمی آمده که عَلّامُ الْغُیُوبِ، آن عالم را تنظیم کرده همه چیزش هنر است. البتّه ما اسمش را می‌گذاریم «هنر» یعنی هیچ کلمه‌اش بیجا نیست و حتماً معنی دارد. اگر ما معنی‌اش را نمی‌فهمیم، یا از نقص ماست که بشر ناقص آفریده شده، باید زحمت بکشد، خودش را به کمالِ علم و دانش آراسته کند، نه این علم و دانشِ مصطلح ما، یا اینکه بکوشد معنی آن را بفهمد.

دو سوره در آخر قرآن هست. قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (سوره فلق، آیه ۱) یکی هم قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (سوره ناس، آیه ۱) اینها پشت سر هم است. مثل اینکه یکی چسبیده به آن یکی دیگر، با هم یک معنایی دارند. به‌علاوه ما فکر می‌کنیم، طبق عرفِ خودمان یعنی عرفِ بشری، همه چیز را ما یا خوب می‌دانیم و یا بد یا خوب است یا بد. همه‌ی خوبی و بدی را هم در فکر خودمان حساب می‌کنیم. در فصل بارندگی باران می‌آید، می‌گوییم بارانِ خیلی خوبی است. همان باران یکی، دو ماه بعد بیاید، می‌گوییم عجب مضرّ است، عجب شرّی شد این باران، همه‌ی زراعت‌های ما را از بین برد. مأخذ تشخیص‌مان خودمان هستیم، اگر برای ما خوب بود، می‌گوییم کار خوبی است. اگر برایمان بد بود، می‌گوییم کار بدی است. آیا ما که برای خودمان این حقِّ تشخیص خوب و بد را می‌شناسیم، برای دیگری هم می‌شناسیم؟

در خود بشر، دو تا بشر با هم معامله‌ای می‌کنند. مثلاً، یکی کلاه سرِ دیگری می‌گذارد. این معامله برای یکی سودآور است، برای دیگری سودآور نیست، زیان‌آور است. ما می‌گوییم در معامله‌مان، خوب فروختیم ولی آن یکی می‌گوید بد خریدم، چه بی‌خود خریدم! این خوب است یا بد است؟ برای اینکه ما خوب و بد را بفهمیم، به چه مناسبت است؟ همه‌ی چیزها خوب است چون دیگری در خداوند شریک نیست، رقیب نیست، خوب و بد ندارد و چون همه کار در قدرت خودش است، هر کاری بخواهد می‌کند. قَادِرٌ عَلَى مَا يَشَاءُ، هر چه می‌خواهد پس دیگر برای او شرّ و بدی نیست.

خداوند خودش این دو جهان را آفریده و همه‌ی چیزهایی که ما اسمش را خیر گذاشتیم، یا شرّ گذاشتیم به اختیار خودش است. خودش می‌گوید اینطوری بگو، شأن نزول این سوره‌ها هم هست. در داستانی هم خود حضرت که مریض بودند، در اوّلی می‌گوید: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ (سوره فلق، آیات ۲-۱) یعنی شما فرض کنید که خداوند تاریکی را که برای ما ظلمت و عذاب است، آفریده.

گو اینکه بحث پیش می‌آید که آقا! تاریکی وجود ندارد، روشنی وجود دارد. عدم روشنی یعنی تاریکی ولی به‌هرجهت موجودیتی به‌نام تاریکی و روشنی را خدا آفریده. فرض کنید ما، در دلمان ناله می‌کنیم، می‌گوییم: خدایا! یک روشنی بده. روشنی شروع می‌شود به آمدن. بعد می‌فهمیم که همین روشنی را خداوند ایجاد می‌کند. همانطوری که آن تاریکی را هم خداوند ایجاد کرده. بعد می‌گوییم: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، پناه می‌بریم به خدایی که فَلَق را ایجاد کرده، فَلَق روشنیِ صبح است که روشنی شروع می‌شود و کم‌کم زیاد می‌شود تا به روز می‌رسد که این نشان‌دهنده‌ی این است که تاریکی و روشنی، هر دو را خدا آفریده. ما را مطمئن می‌کند که روشنی و تاریکی را خدا آفریده، ما معتقدیم و برای اینکه ثابت کنیم که ما به این معتقدیم، به خدا، نه خدای تاریکی، نه خدای روشنی، به خدای این وسط پناه می بریم: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ، از شرّ آنچه که آفریده یعنی اگر شرّی آفریده، شرّ ما یا اینکه از شرِّ مخلوقاتش، از شرّ آنچه که آفریدی یعنی خودت شرّ نداری و این را هم برای شرّ نیافریدی ولی شرّ از این ساخته می‌شود. مثلاً مار را خداوند نیافریده که ایجاد شرّ کند. مار خیلی در کار گردشِ زمین، تغییراتِ زمین اثر دارد ولی یک شرّی هم دارد، همیشه که آن شرّ نیست. ما از آن شرّی که این مخلوق آفریده، به او پناه می‌بریم؛ مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ. بعد آنوقت تاریکی و روشنی یعنی علم و جهل را مقابل ما قرار داده. شَرِّ ما خَلَقَ یعنی شرّ آن چیزی که آفریدی، آن چیزی که آفریدی شرّ می‌دهد. چطور شرّ می‌دهد؟ خودِ انسان‌ها. در سوره‌ی بعد می‌فرماید: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ (سوره ناس، آیات ۲-۱) پناه می‌برم به خداوند از شرّ مردم، نمی‌گوید از شرّ همه‌ی مردم، از شرّی که مردم دارند. بله، این مخلوق را که آفریده، برای این نیست که شرّ داشته باشند. این مخلوقی که آفریده، خداوند یک وظیفه‌ای در خلقت و در مدیریت جهان به آنها سپرده است. شرّی که اینها دارند، از آن شرّ، ما به خدا پناه می‌بریم. شرِّ مخلوق هم که فراوان است، می‌بینید، چقدر شرّ دارد!

حالا ان‌شاءالله خداوند چشم بینایی به ما بدهد که در مخلوقاتش که هیچوقت شرّی نیست، اگر شرّی ایجاد شد، باز هم به خودِ خدا پناه ببریم.

این دو آیه هم نشان می‌دهد که هر چه هست، برای رفع مشکل و به‌دست آوردن سلامت نفس باید به خدا مراجعه کرد چون همه چیز را هم خودش آفریده، ان‌شاءالله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۱/۲۲)

*****

از همه خیلی متشکّرم. [برای شرکت در مراسم سوّم ماه؛ مجلس یادبود مرحومه همسرم] هم زحمت کشیدید و هم فیضی بردید از لحاظ خواندن قرآن و ان‌شاءالله من را هم دعا کردید.

در آداب مجلس که می‌گویند، هر کسی هر جا، جا پیدا کرد، بنشیند، برای این است که در صحبت‌ها معطّل نشوند چون اگر جنگ و دعوایی بشود (دعوای بزرگ نه، سرِ همین که من کجا

بنشینم) یکی به دیگری فشار بیاورد، آن ارزش محبّت و علاقه‌ای که بین همه هست و در جمعیت باید مثل عطری منتشر بشود، آن عطر از بین می‌رود.

از یکی از ائمّه (مثل اینکه) پرسیدند که دیدار مؤمن چه اثر دارد و چطوری است؟ فرمودند که مؤمن کسی است که دیدارش شما را به فکر خدا می‌اندازد و گفتارش حکمت شما را زیاد می‌کند و رفتارش اُنس و محبّت‌تان را زیاد می‌کند یعنی صرف همین که هیچ حرفی نزنند، با هم بنشینند و یکدیگر را تماشا کنند یا یک کتابی بخوانند که مشغول باشند، خود این ایجاد محبّت می‌کند ولو زبانِ هم را نفهمند.

یک پروفسور پیاتیه بود فرانسوی، استاد مسلّم اقتصاد بود خیلی هم در فرانسه مشهور بود، خود دولت از او سؤالاتی می‌کرد. یک سفر خودش آمده بود ایران و عبوری خدمت حضرت صالح‌علیشاه رسیده بود. البتّه مجال اینکه بنشیند زیاد صحبت کند، نبود و چون همه‌ی همراهانش هم عازم بودند، ناچار بود عازم باشد، نمانده بود ولی وقتی به پاریس برگشته بود، در آنجا مجدّد خیلی دلش کشیده بود که حتماً خدمتشان شرفیاب شود و مشرّف بشود.

اینطوری که خودش تعریف می‌کرد که چطور شد: به خانمش تعریف کرده، خانمش هم (هر دو اهل مطالعه در عرفان بودند و خیلی‌ها را دیده بودند) هر دو علاقه‌مند شده بودند خدمت حضرت صالح‌علیشاه برسند و مشرّف بشوند. آمده بودند بدون هیچ به‌اصطلاح آشنایی، خیال کرده بودند که اینجا هم مثل همان شهرهای توریستی است و می‌شود هتل بگیرد که از آن هتل راهنمایی بپرسد. با هواپیما به ایران آمده بودند. اینها در فرودگاه که پیاده شدند در سالنی که چمدانشان بوده، فکر کردند که حالا کجا بروند؟ چه کار کنند؟ آنوقت مشکل برایشان آشکار شده بود. در آنجا در همین فکر بودند و با خانمش دو تایی صحبت می‌کردند، اسم گناباد و بیدخت به گوششان خورد: بیدخت، گناباد! گفتند: اینها کی هستند؟ لابد اطلاعاتی دارند، ما هم که می‌خواهیم بیدخت برویم. آمدند که از اینها بپرسند. با خانمش آمده بود این‌طرفِ فرودگاه، به فرانسه پرسیده بود: شما اسم گناباد بردید؟ آنها هم خوشبختانه همه فرانسه می‌دانستند گفتند: بله. پرسیده که شما آقایی به نام صالح‌علیشاه می‌شناسید؟ گفتند: بله، ما می‌خواهیم برویم زیارتش، شما هم می‌خواهید همانجا بروید؟ اینها گفتند: بله، ما هم می‌خواهیم همانجا برویم. گفته بودند: پس با ما بیایید. مرحوم امیرسلیمانی بوده، مرحوم مشیرالسلطنه یا پسرش علیرضاخان. به بیدخت می‌آیند. در بیدخت عید نوروز بوده، جمعیت زیاد بودند. این چند نفر که فرانسه می‌دانستند، مهندس و چند تا از اینها ولی موقع تشرّف برای صحبت کردن، حضرت صالح‌علیشاه من را صدا زدند. به او ذکری دادند و معنای همه‌ی این جلسه را فرمودند که به او گفتم. خانمش هم همینطور. به آقا گفته بودند: بعد از این اسم شما آقای روشن باشد. خانمش را هم گفته بودند: شما «مادام روشن» هستید، مریم روشن. واقعاً اینها روشن بودند. اینهایی

که من دیدم با یک روشنیِ عجیبی بودند.

مرحوم مادر بزرگمان که مادر حاج آقای سلطانپور بود، ایشان خیلی مسن بودند ولی سرحال بودند. اینها خیلی نسبت به ایشان ارادت پیدا کردند. همیشه این برای خودش حرف می‌زد، او هم حرف می‌زد، هیچکدام جوابِ هم نبود.

منظور این است که دیدار مؤمن، خود دیدارش ارزش دارد، به انسان معنویّت می‌دهد. چطور؟ ما الان چیزهایی داریم؛ مثلاً یک زنگ را از اینجا فشار می‌دهیم، آن پایین زنگ می‌زند، هیچ سیمی هم بین اینها نیست، خالی است. خودِ این علم است. خداوند از این انسانی که اینها را بلد است بسازد، کم که نمی‌آید، خودش اینها را آفریده است. این مؤمنین را طوری آفریده که اینها هم را که ببینند، می‌شناسند.

آقای سوهانکی هم تعریف می‌کرد، یک سفر که به بیدخت می‌رفته ماشین بین راه خراب شده، خلاصه با زن و بچّه‌اش نشسته و نمی‌دانسته چه کار کند. یک نفر از آنجا رد می‌شده نگاه کرده گفته: شما مسافر این ماشین هستید؟ گفتند: بله. گفته: کجا می‌روید؟ گفتند: مشهد. گفته: بعد از مشهد هم می‌خواهید جایی بروید؟ گفتند: بله، می‌خواهیم گناباد برویم. گفته: گناباد برای چی؟ خدمت آقای صالح‌علیشاه. گفته: شماها درویش هستید؟ گفتند: بله. گفته: من هم درویش هستم. بلند شوید بیایید منزل ما. آنها را برداشته برده منزل. شب زمستان، غربت، در آنجا بودند تا صبح. پدرِ این آقای کاشانی بوده، مرحوم آقا رضا کاشانی. ما به او می‌گفتیم: آقا رضا.

منظور، همین دیدنِ هم، یکدیگر را می‌بینیم، صحبت می‌کنیم یا نگاهِ هم می‌کنیم، اینها خودش اثر می‌کند. خودش اثر دارد و ایمانِ ما را زیادتر می‌کند، قوی‌تر می‌کند، ان‌شاءالله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، عصر جمعه، سوّم جمادی‌الاوّل ۱۴۳۷ قمری مطابق با ۱۳۹۴/۱۱/۲۳)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی/ شرح رساله شریفه پندصالح/ شرح فرمایشات حضرت سجّاد علیه‌السلام (شرح رساله حقوق)/ شرح فرمایشات حضرت صادق علیه‌السلام (تفسیر مصباح‌الشریعة و مفتاح‌الحقیقة)/ جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس فقری، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر)/ جزوات رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات/ جزوات پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات/ مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها)/ مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها/ شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم/ گفت‌وگوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید. همچنین برای دریافت گزیده‌هایی از بیانات می‌توانید به کانال jozveh121@ در برنامه‌ی تلگرام بپیوندید.